

جمعیت شان و نگذند فوق

تا آب شمشیر کردند غرق

اچنان پندت که بنام خود خوا سیده بود و ارشد بیگ خان نجشتی سوار و چشتی یا رخان هزاره
 بی اسپان و سید حمید خان و تنبو نایر رسالداران مردم پار و غیره اسیر و دستگیر شدند و
 در آن وقت دشمن کامی نجیب خان در آن ک قلعه خریده ابواب بند ساخت از بس ساد و لوجی
 و نا تجربه کاری بلکه شدت خوف بی اختیار بی با جوانان انگریز که پیش ازین چهار
 جوان پار و دو صد فرنگی ب حفاظت قلعه دارالامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت
 نواب برخرابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی
 از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بمال ناموس شهر این دراز نکلند بر کویچه و بازار
 گردانده تمامی غربا و مساکین از جان و مال مان بخشید و بعد دو سه روز با حضور
 نجیب خان و سردار انگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولت نام
 بمر حضور حسب عامی شان ترسیل داشته طلبیدند چونکه او بر اعتماد استمالت نا حضور
 مع جمعیت مردم پار و کلاه پوشان سعادت اندوز تجاری نواب گشت و راع چند
 جوان بیدقه قزاق و خلایع خاطر جمع کرده روانه چینا پٹن نمود و راجه سیر بر این جمیع ارکان
 و همگی اعیان مغرز و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمد های
 انجارا فرخو سلیقه و حوصله هر یک خدمات لایق بدر ما هت معقول عنایات خلایع و مساعدت
 انعام زد و گوهر تفویض نمود و سید حمید رسالدار که مرد شجاع و نامور بود لیسار می چهار
 هزار تنگمی و چهار صد روپیه ماهیانه و عنایت منزل پانکی سر مبابات بر افراشت
 و میر محمد صادق که نبیسه میر احمد خان جاگیر دار تعلقه بلکورا و او یکی از منصبداران صوبه
 بود همیشه و تاهت میر مذکور بکو تو ال رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاعی

و خبر سی بسری برد بصوبه آریعین کر و طریگی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبد الوهاب خان نصیر الدوله بن النور الدین خان عسینی
برادر خور دنواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ تعیین افواج ظفر امواج
تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و قایع فتوحاتی که در آن
آوان حاصل غازیان جهانستان گشتن واقع همین سال آنکه

چون نواب بلاخطه لطیفه لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس
قادر ذوالجلال و مقتدر متعال گشته برواج و رسوم جهان بنانی و ضوابط کشورستانی
قیام و استقام میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب بزم با رعایت شدت عزم و تکمال
درجات احتیاط و حزم طبل عیشی خوش و عشرتی و لکش مینواخت بعضی از اعیان معروفین
حضور ساختند که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه چتور اجبر است
دیوان که رای بهو جنگ نام دارد و مولوی عبد القادر و محمد کریم الدین برادر زاده
مولوی مذکور گذشته خود که چند گیری را بد خاطر و آلات حرب و ضرب مضبوط
کرده بنگدشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد
فراهمی سپاه خود بچینا پٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابله ملازمان والا
همت بر گمارد و بجز استماع این خبر کوچ بان سمت تقریباً فته بود میر علی رضا خان که
وقت آمدن خود از بلده کرابه مع لشکر در حدود چتور یک شب مقام کرد و صیانت از
عبد الوهاب خان تناول نموده بخیر خواهی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت
نواب بهادر در اندیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیوزی شوند و الاره

عاقبت خود پیش گیرد و گرنه غزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلع و قمع حیات را
بدولتخواهان سپرده کوه چندی گیری اقامت گاه و پناه خود ساخته بنفس شکاری میگردد
و بر صواب دید میر مروت تخمیر کار بند نشده بود بعضی پاس نمک چست برخاسته بنواب
عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگر چه اراده مشرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بجنگ برخیزد و قتی که حضرت یاد خواهد فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت
برافراخته بود با جمعیت گران با حضارش خصمت آن حدود یافت و میر معز الدین مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبه که
عبارت از نایب کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و خیرالنست حسب احکام بخش عزیمت
دواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج و غیره بمعاینه قهر
سطوت جیدری شیوه مخالف خلافت رامی صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد
مواصلت بستند و باستیلانم عتبه علیاش فرارسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلق و تساهل غارت و تخریب را در مجال متعلقه خود صلا داده بازن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدارالامان مدریس رسانید و صاحب زاده والافت در
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیاده احتشام و هزار سوار به تسخیر قلعجات غزلی و نیرتی انصوه
و ضبط آن حدود و حسب فرمان والادرتاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعه چتور را گرفت و در سپردن قلعه پیغام فرستاد که چون حارسان
 آن قلعه عند حکم ولی نعمت خود در پیش آورده است بعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان
 تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوه سیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها را نمود
 و بعد ده روز بزور بازوی شجاعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبراً و قهراً
 مفتوح ساخت و قلعه را و غیره را بجای مجبوس کرده قلعه بجناطت پردازان کار آزما
 سپرده سمت چندگیری کوس نهضت کوفت و آن روز در ظاهر عموره فرود آمده بجان
 محصور دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عاقبت مطلوب است زود بیایید
 خان ندکور چونکه نیارای ستیز و نه امکان کرنیز داشت متحیرتر گشته در جواب آن از زن
 فرزند و خوانین سعادت مند استمداد جسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیروزی
 برای گاه و بهیچ طرف سر کوه فرارفتند قلعه را تا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب
 گول یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زدنها از غفلت و مهاللات شان متن نموده
 اما پسندیده فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز از زمین تندی غماض
 میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان
 ناخبر به کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس بمعنی بسیر لشکر شتاق
 آمده یقین آنست که او اراده جنگ دارد همچون زمان مشر و حاحقیقت و داد آنجا و علم
 جواب بدعوت خود بجنور عرض داشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن
 محاذی حصار مجرا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل
 زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و اوایل از محل برخاست چون خان محصور است
 توپ صاعقه بار و شالیستکی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرده است چون و چرا در باخت چنان هول بر اسیران و پیش سرایت کرد که مرض
 خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خزیده در حجره نامرادی بر بستر ناگامی
 دراز گشته بود که گلوله دیگر مبتاب و دود آه بکیسان از زیر بیالار رسیده دریا و زمینانه
 دیک طعام خاصه بشکست غرض از پیانی پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از
 طرف بیگم صاحب نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسبند است تو چنان
 را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مرکوز خاطر به تفتیح قلعه و ضبط
 ملک مانست مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سینه حساب
 قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوجداری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعیین
 کرده خان محصور را مع زنانه بجزوا آوردن و اب بها در بعد چندی بیدر قوه قدا بیان
 خان مذکور را مع زنانه روانه سرپرنگ پین فرمود و لپیش را که عبد الصمد خان نام و
 دلیر جنگ خطاب دارد بد ماهه سید صدر و پیه و دار و غلی سلی در کچه می سرفزار فرموده بود
 و صاحبزاده جوان نخت و جوان سال در عرصه یک ماهی منڈل گدیه و کیلاس گدیه
 که متصل تلو برای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان و ساز
 جنگ عنان توجه بجانب ساکنده که یکی از معظلات قلاع کرناٹک پائین گهاٹ مانند
 هفت چرخ برغت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت لی محمد خان
 قلعه دار آن حصن حصین و سینه مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بجا است
 آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب
 تسلعه داری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر تخت سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند
 هر گاه بیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سواره کوس کرنا و طنبور زرم نواخته دست

ساعت بیدار استاد و صفت های جوان بار و پیاده و جلوداران خود را گروشیها داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل قلعیگان انداخت بفاصله یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی حساب استعداد بدیده سواری و نشان تزویر و صفوف افواج باین درست درخشیدن بیره قها و علمهای زرفشان معاینه کرده بے تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

قلک تو سنت راته پاست گویا	نشانهای منخیش تریاست گویا
علمهای فتح تو در روز میجا	الف های ایتنا فحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی تو پنهان و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی در باختند هر گاه بیکه تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده منظر کرده امان خواستند و همچنان زرنهار خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده و جمعی ظاہر باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعه دار و سپادگان احتشام شجاع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فرغ ازان بهم متوجه تسخیر آنبورگه که از آنجا سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تخریص بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کار گذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهچه شمالی آنکوه که بهم حسیده شده است مورچال حادث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعه دار آنجا پانزده روز داد قلعه داری داد بعد شکست و رنجیت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق خود اسیر آمد وزیرین العابدین خان دادنی نایب را که داماد اسدخان مہکری فوج سردار کاشن گیری بود بکلم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوس

در یافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف محمد علی شجاع بکفایت مهم
 و تعدادی ویلور که استی کام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان با عزم می زد
 و دور پر کو طه محکم دست جرات همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه معتز علیه
 گردیدند و شجاع مذکور با مردم بار و توپخانه برق کردار برنجیر تلعه کوه ساجره موکل و متکفل
 گشت تا کار آزمايان عرصه ناور و هنگامه نور در گرم ساخته بجز مرحله شکم کوه ساجره خالی
 و جمع جمع مواد قلعه گیری ممثلی کردند و بتدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در مجازا
 برج نهادند اما گوله توپهای دمدنه طرف حصار هر گاه از بدت متجاوز می شد خود را بزرگ
 شهاب ثاقب بر سر قلعیان پائین میرسانند و اکثر سنگنای شهر از صدات کوازی
 خرابی میدیدند تا شب اهل تلعه بیابانه از زمینگاه شتافته بهر قتل اهل مورچه دست
 سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحب زاده و الا قدر بکشایش آن حصا
 مامور گردید بیورش تلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آورده همچو پیلان
 شکسته زنجیر و شتران گسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
 آوردند و شمسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوب
 محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه او نختند لیکن چابک دستان قلعه
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آمده میداشتند به برق
 اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند و عرض
 عجب مهره با بے مهری بر هم انداختند که فرین بندی آن حریفان بزم زرم شکست
 یافته از آن معرکه طرح دادند و چند آنکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
 دیده پس پامی افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کر نل لانگ مرد شجاع

که حارس آن بنا بود و هول بهر سوار در دل خود جاندا و صاحبزاده بیدار نخت چون آن مهم و شوم
 انجام را به سهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی العرض حضور پرداخت نواب بعد درایت
 این خبر که کرنل رامی و بلور قومی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت شکر بیان
 میدان آرامی را بر یک مکان مناسب و جنگل و کوهها ضایع ساختن دور از صلاح نیست
 سرداران رابع فوج بحضور طلبه شست مگر برخی آغشی هزار پیاده و سی صد سوار طلا پیر
 بچند جهات جهت سداب قلعیان کجیم ابواب برگماشت سپس جوق جوق
 سوار پیاده را به بخشیمان کار آزمایان فرموده به تفتیح و تسبیق بلاد جنوبی ارکاط و
 فرمود چنانکه ستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم باره تسبیح قلاع
 کوهستان چنچی پان رخصت یافت و روشن خان شته دار با ده هزار پیاده و یک رساله
 جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن تفتیح حصار کوه پر موکل مامور گردیده
 روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کیپتن جوسف نامی با مقلعداری آنجا میر خوا
 و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غری
 قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعه از فرستاد که اگر قلعه
 کوه را بی جنگ با سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسرداری فوجی مثل
 موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضایش نه نهاده در مقام منازعت
 در آمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهی که بهم متصل
 است بعد از آنکه بیک حمله بر آبادی تاخته آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
 کوهی جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده سعی
 پنجبار سیکری بود و تالابی بان پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده شکست حصار کوهی مساعی شدند با این قلعیان زیر نشده بار بار مورچال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر نبود محاصران چند بار بر کوه کوشش
کرده نبر میت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه مخصوصان را در قریه و قصبات
که بضبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشتان کشتان به لشکر خود برد و مجبور
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که در تسلعه بودند خرابی حال گفته و ستاد
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیچ وجه التفات بحرام نمی نمودند
ورستم خان که با جمعیت گران بطرف چنچی شتافته بود پیسی یک هفته همه کوهها یعنی کوش گنده
و صید گنده و راج گنده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و سخت
قلب واقع شده و باندربنده و دهبوی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی پائین قلعه
منفوح و محافطان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعه دار و الاجاهی اسیر کرده
بمحافطان دولتخواه حواله نموده بطرف ترنامل و سلف گنده و غیره شتافت صاحبزاده جلیل القاد
ظفر نصیب حسب الحکم و الا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تنسیخ پور نور فتح
کرناٹک گنده که ظاهر ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل
در نیم راه خیره می نمود بکجه قیاس هوس تا بهوای کمر گاهش راه منی یافت و تیاک گنده
و رات نیلور و غیره عنان رخس عنایت در تافت چون از راه دهبوی گنده و علی آباد
و باگ مار پیڑیه و پوریه کرناٹک گنده رسید در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گهاٹ بخصانت و استقامت عدیل خود ندارد و فرودگاه
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیادگان تفنگچی و کماندار محاذی راه
عبور کوه نشاند و چند گوله توپ از زیر بیابالا پرنید ما به سبب بلندی کوه آسیب بخصا

فلک نمون نرسید چون دو سته روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیران
 ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم
 امید کوهک حکم قتل عام مجبوران آنها تفصیلاً و اربیان سازند فرستاد چون پیام گذران
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند زده بزره کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان
 و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانیند که زود تر تسلعه بملازمان
 صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در یازند
 قلعیان بجز دشیندن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجاوله
 در حیرت خولیش ندیده بالضرورت مع قلعدار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
 امان جان مال و ناموس خود نمودند صاحبزاده که جوایز حین وقت بود همون زمان
 قولنامه فرستاده بد آنچه مدعا و مطلب آنها بود و آری سیده همه باران بطل پناه خود گرد آورد
 و تسلعه را به امینه کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت بسبب
 آن نواح پرداخته کوه را و ت نیلور اگر به رفعت سر فلک میساید سعی دور و مفتوح گشت
 کوس غریمت تبخیر تیاک گده نواخت تسلعه را آنجا که از قوم انگریز بود و دو صد مردم بنی
 همراه خود داشت بماعت و مدافعت خصم مساعی جمیله نظر برسانید صاحبزاده لشکر ادر
 تالابی که غزلی کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جهانگیری معموره گرفته
 بتیری بنا ساخته بکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپاندازی
 و نجینق پزانی در ایام بیست هشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را
 آب حوصن کوه چون دل مفلس خشک شده آتار گل هم نماند سردار قلعه اگر چه ذخیره و دیگر
 اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بی آبی که مد از زندگی انسان و حیوان بدان

منبوط و مربوط است علاج واقعه در آن دید که قلعه بملاذمان سلطانیه و اسپار پس التماس نمود که یک مشب دست از کوششش بازدارید صبحی فردا قلعه بگاشندگان جناب والا حواله کرده شود صاحبزاده شیردل غزال سیرت برای حاشش نظر غور کرده بگولف از آن فرمان داد تا دست از ریشی حقه های آتشین برکشیدند اگر چه عرق ترحم بر حال سوختگان قلعه بے آب بکرت آمد اما محافظان مورچال را همونجا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب باران بے موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمان عاشق زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و در بقیع آفتاب بمرج مشرق برافراشت سردار قلعه کلاه گوشه نخوت را بهوای جسارت برداشت و خال ناخبر به برفرق عهد و پیمان خود بخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سرگرد صاحبزاده بطور این امر بسیار غضب آورد شده تا کید مزید در باب تفتیح آن حصا ز فرمود پس گولنداران از صدمات اتواب کوه افکن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصه دشت روز باز حوض آب چون رومی بد عهدان بے آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کرده خود نادوم گردید و بعجز و اباحت بیشتر باهل مورچه و مرطه پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه سخش پیش رفت نشد پس همون شب بهادران حسب احکام یورش کرده بخلق اکثر تشنگان شربت خون فروریختند و بسیاری بیگناگان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حال کلام آنکه بعرضه دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی ورداهل و سلمه و ونیکا پیله و بونگری و غیره که مفتوح شده بودند بسزایان و عمال معتمد سپرده با اتفاق خوانین عمده با متوجه درگاه الامپراطور

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراس کیفیت محمود بنید

و کشیدن میر علی رضا خان را ندن نواب مظفر متعاقب لشکر
جنرال صدر و توجه رایات کشور کشتا بصوب تجاور و تهرنگر و بیان
فتوحاتی که در آن زمان روی نموده واقعه سن یک هزار و یکصد و نود
و پنج هجری آنکه

جنرال کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمانی و دوانانی یکنانی دشت چنانکه
بارها از فرامیس سچلپیری در کرناٹک جنگیده بتدبیر شایسته غالب کامیاب گشته بعد
چندی بولایت خود رفت باز بنا بر منظم و نسق ملک بنگاله که نوسخیر شده بود از ولایت
متوجه آصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گھاٹ
و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و تسبیق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی
به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بند و بست آن ضلع را ملتوی داشتند
باشش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب
بر سمیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که تر ملکه پیری گذشتند
در میتال پیٹیه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد
که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار بر افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات
بجو نیز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عمده جواب بیست مرد این ملک
یعنی ملازمان شامی تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچین مردمان نادان
چرا از ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب شیرین فریب خورده فوج بر طرف کرده
مبلغ خرج مایه سیبندی بشما عایدی نمایم و چشم بر تدبیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تبیین کرده گفت این سخن از روی مزاج کسی مرد ظریف گفته باشند لیکن دولت‌مندان را بقدر ضرورت و حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسته گدائی در پیش غرض سراج الدوله سرتاقل در گریبان نرود زده بر کرده خود نام گشت و دست‌نرا تفنگ و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان بهل کش را از تمام شهر این و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو کله چون نقد که در خزانه موجود داشت بسیار برداری لشکر پیش کش نمود پس از آن جنرل موصوف تنبیه بهادران و وجه همت ساخت و تبدیل و تبدیل و تبدا بیهرمون لشکر هول زده را تعلیم شیرینی نموده در صحرای فزنگلی کوه بسیار است و لکوها از از خزانه کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بند و بست لشکر و گنبد داشت سپاه و گردآوری ساز و سامان که از بگا که گشتی گشتی غلام میر سید و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خمیه بردار و جزان از نواح و نکل و نیلور و مچلی پٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و شم ستوران غارت سازان مصون بود طلبه شسته بهیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون شتهما خروج نواب حیدر دل از بلده ارکات در شکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخالفت جیوش حشمت عمان غریمیت ارکات معطوف ساخته سر بر آه جنگل پٹ نهاد و جوایس حضور خیر رسانیدند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد بالشکر گران مردم بارتا به وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطراب بادیه پیمای پهلوی شده است نواب بهادر بدین امید سراسر امید از حضرت ظفر نجفیش امیدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت رود

جہازات فراسیان موکہ مساعت اقبال رجبند و موید موافقت نجت بلندش
 شد پس از آنجا آستین ہمت بر ساعد جزات پچیدہ و دامن مبارزت برسیان
 مبارزت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر شکرانگریز در رسید
 بانہدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی ہلال خان مہامزرا خان
 و ایشار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
 قزاق بآن سمت روانہ فرمودہ بود جنرل موصوف از انہا شہر سیدہ قلعہ کرکٹ بالا
 کہ ٹھانہ نواب بود شب محاصرہ کردہ پیش از دیدن سپیدہ صبح بچند و طناب و نروبانہا
 بران حصار پر آمدہ بضر ب تیر و تفنگ سنان جمعی را کہ در بر جہا مانع دخول بودند قتل
 آورد و بعد از انکہ تلخہ حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شہامت دادہ
 جام شہادت نوش کرد و تھیاب گشت و ذخایر انجا بشکران خود تقسیم نمودہ پیشتر کہ حیدر
 و آن روزا چرواکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دستہ دار کہ
 بکشایش تلخہ کوه پر موکل گدہ صرف ہمت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز کہ ہمیش
 متعین شدہ سعی موفورہ بجا آوردہ قلعیان را عاجز ساختہ بود و فعت مورچال
 باز گذاشتہ فائز لشکر شدند و جنرل روز دیگر از انجا کوچیدہ از پناہ جنگل کو بہرہا بہ
 پر موکل گدہ رسید و در ترفع مراتب سردار جمیع انجا کوشیدہ ہمراہ لشکر گرفت و سردار دیگر
 را بجا است آن کوه ما مور ساختہ روز دیگر راہ پہلوی سر کرد اگر چه بہادران لشکر فیزی
 گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز تکتازی می نمودند و اسباب و اثاثہ پس ماندہ
 می ر بودند اما میدانی نیافتند تا بقابلہ در آیند چون جنرل معزالیہ فائز پہلوی
 گشت از فراسیس آنجا کہ سوواگری مستاجر شہر بود غلہ آذوقہ لشکر بہ قیمت گرفتہ

از اینجا کوچیده رونق بخش سواد گورگور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام نمود
 اندیشیده آرزای مستقر و مستودع گردانید و مملوایات هر جنس بحمل سفاین جوارمی
 از مدینه اسب جنران نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در اینجا متمکن بود
 اوقات بسری برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتتم می شمرد سرداران لشکر
 فیروزی بقاصد دوز و سنگ برد و جهت لشکر تیر بهاینا ساخته آواب آماده کرده مستعد
 جنگ بودند چونکه جنرل جایگزین شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سردار
 بلال را با پنج هزار سوار و غازی خان بیدرام مع سرداران دیگر بخاربه و مقابله داشته
 خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آن طرف گشت
 و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
 تجاور و تنزگر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
 پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
 و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت تمام آب جوی کاویری کوررم در همون سرزمین
 بچلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمور باو تخانه
 که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فر دوس برین بود بازین برابر ساختند و پیش
 در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب ویران ساختند

نظم در آن یوم ویر آتش فروختند	ز در حلقه بر زد و در سوختند
ز کسم ستوران اسلام گشت	بیک لحظه ز پر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر سبب که لایق نذر والا بود روانه حضور نمود و در
 ترکاٹ پهل و شاکوٹ را که ضمیر آن صوبه بود مرست کرده است حکام داد و فوجی بجا است آن کو

برگماشته بجانب تہترگر خش غنمیت جہاندور معمورہ الیا نور و دیار پالہ سلطان
 قلعہ داران مستقل مامور ساختہ شباشب سمت سیزنگ و جھکیسر کہ ماہین جوی کاویکی
 و کورم واقع شدہ و دیرستان قدیم و معبد شرگ ہنود است بل بتازگی و لفظ
 بے نظیر در ربع مسکون بیت ۶ دیر بابانگ صنعت ہم صنم بازمین زیت
 مہوشان شوخ و شنگ و لعبتان لہریہ در تاخت و قزاقان را بمعانی عارت
 فرمان داد تا دلیران بے باکانہ سپا زاد آب زردہ بسان تشنہ کہ کوزہ آب سرد بخوابش
 تمام میگید و عبور کردہ دست یغما بر کشادند و جملگی اجناس نفیسہ زرد و گوہر گر انہایہ پنج
 مطلب بود ہمدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیناش ووشیزگان شکیدہ و کنیزگان
 ماہ پارہ از قوم برہمن لولیان وغیرہ مع زردیور بر حسب خواہش و آرزو گرفتہ آنخوش
 عشرت را گرم ساختند و منجملہ اسباب غنائم ربع حصہ عاید سرکار نمودند و روز دیگر
 صاحبزادہ تاجور ہر دو جو عبور کردہ بطرف کلی کوٹہ کہ شرقی قلعہ ترچیا پلی شش فرسنگ
 رفتہ بود کہ نواب خود بدولت بانوج پرشکوہ تبصادم اطراف ترچیا پلی کہ علت
 غایبہ اینہما اعمال جدال و قتال است و بر ہم زدن نظام آن محل متوجہ شدہ بود و صاحبزادہ
 در اثنای راہ شرف بساط بوس دریافتہ فرد سامان غنمیت نذر گذرانیدہ یک یک داخل
 تو شکیانہ نمودہ سرخرو گشت چون قزاقان و سوار ہر اول لشکر ظفر اثر صبحی کرد قلعہ
 شورشا فرا شدند حتی کہ معمورہ جو قلعہ کہ گویا ہر دو بالذات متحد و بالا اعتبار مختلف
 بود ہجارت زدہ اکثر زن و فرزند را با رہ اسیری بردند در ان حال سرداری مستر مال
 نامی کہ روبروی دروازہ قلعہ در آراستہ نگہ نما زمان جہد قوا عدمی نمود بہ ششصد جوان
 شایستہ و در ضرب توپ ارادہ مدافعت خصم پیشوای ہمت خود کرد و توپ زمان

عقاب

تعاقب غارت سازان گرفت هزار ماموم شهر باقتضای جهل مرکب معاینه صورت
 محاربه بهر ایش شدند چون سواران قابو جوت دم قدم راه چرکل پالکه شرقی قلعه بقاء
 یک فرسنگ جریبی واقع شده پیش از آن نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانان
 رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پس ایشان گرفت
 و بانداز پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیر کیشان
 و نیزه باز آن بر انجماع سپان برانگیختند سردار مذکور فست خورده اتواب پیش رو
 داشته شک زمان باز استقبال نمود همینکه در میدان پالکه مذکور رسید از یک طرف
 احتشام خون آشام در رساله های تفنگچی حمله کرده تیر و تفنگ و خدنگ خارا اشکاف
 جرات در آن راز بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپان
 جهاننده در افتادند اگر چه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
 اما از شور و غوغای نظار گیان بو الهوس که در صفهای افتادند فرصت شک نیافته
 دست جزت بر زمین ناکامی زد و نولاز زمین او هیت ناک گشته بنا دلق بر زمین انداخته
 در گل و خلاب شالی زار فرو ماند و برخی در خانه های رعایای آن قریه پناه گرفتن پس
 بانگ زمان سواران به شمشیر و تیر و پیادگان بنا خج و گوپال و تفنگچیان به سان یک
 دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
 قصار سردار انجماع که از چنین ستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشه راه تسلیم سر کرد
 در آنوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
 بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
 بالغرض چند بقیه الشیفان را اسیر کرده معه سباب زرم انجماع حاضر حضور ساختند

نواب ظفر کاب سرهای مقتول بچند سببه کلان بار کرده بنا بر عبرت به اندرون قلعه فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپارند بهتر است والا سرهای قلعیان در اندک مدت بهمین دستور خواهدیم برید پس بمون میدان پالاند کواصرت گاه انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعیان از احساس این حال نقد حواس باخته با طرف بروج و حصار نقشش یوار و دست بیکار بودند و در قلعه همچنان کشاده بوده و از بادی حیرانی چنان بچند تدریس دور از کار داشتند که با وجود قریب جلادت پیشگان عرصه رزم نه یاری دفع و انتظام و نه رای منع اقدام هم تا غشاوه غفلت بر چشم شان گذاشته شده بودند نواب بهادر که غافل از وقایع چنین حال محضوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دوستانه روز مصاحبه مورچال و سباب یورش یعنی نردبانها و پشته گاه و پشته های شاخ اشجار صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کر نل لکسن بهادر و شادی خان تحصیلدار آنجا و مستربال بسبب عدم فوج که از پنج ششصد مردم زیاده نبودند لا علاج شده همسر شهریان را چه از بنود و اسلام بتقرر ماهیانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران و زرگران را بتوپ اندازی مامور کرده در هر برج و باره هیئات مجموعی داشتند و ابواب مفتوحه قلعه امقفل ساختند و افواج قاهره در ملک تجادر و اقصای ختمزنگر که هجوم آورده بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا به سیاست خصام اشتغال ورزیدند چون تغییرات حوادث دوران دران سز زمین شایع و زاریع گردید جنرل کوٹ بهایم این همه خرابی آن دیار بظنیر و ورود جهازات بگال با جمع کثیر و هم بعاینه تصادم طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گسسته طناب خیام استقامت آن مقام

برخت قامت بر سبتن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هر گاه که همه لوازمات
یورش از راه چرکل پال متصل دروازه انبار با جمع گردید و از طرف ورور پال ترو در گاه
نته رولی سمرست کنعانی توده توده فرا هم گشت فدایان دولت خدا داد و در فکر یورش
بودند که بیگ ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه جلال
رسید که جنرل کوٹ بو فور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه
توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع و رفع ارباب نفاق گرد و نواب خود بدولت
همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سهیل بلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحوه مورچال
لا آتش زده از عقب و ان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و هر اول
لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی بلال بخشی بر
آنجماعت اسپان اینگخته در آویخت و با استعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بتران آویزش
سخت زد و داد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف درآمد قضا بخشی مذکور تیر و
تفنگ و زخم سنان بسیر جان قدم کشاد و لال خان کایمخالی همون روز از جاده سعادت
منحرف شده طریق حرام مکی پیود چه مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس
جنرل از آنجا است بمحود بندر رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعه سلمبر پورش کرد قلعه دار
آنجا یوسف خان نامی که مر و شجاع بود با ستیصد پیاده داد قلعه داری و جوانمردی داد و
به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد
مردم از لشکر انگریز جانهای مطلبی باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت
بے نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده
سرا راه گرفت و از همین بسیار محیط جماعت انگریز خوشخوار و در معبر آنها حصونه چند به آلات

حرب حکم بر بسته سدر راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدان بی پناه
 ریگ توده بکسی نرسید چون آفتاب عالمگیریک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضاخان بفرمان ترک تازی بر عقب آن لشکر
 مامور گردید جنرال کوٹ چون بجز بلاگرد خویش جو شان دید بسیر داران جهازات فرمان داد
 تا بمجاذات لشکر بهنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
 ساحل روان شد و تمامی بیرون بگاره را متصل بپوچ در یاد داشت و بملاحظه عرض
 تخلل این موانع پامی سعی در میدان مبادرت نهاد و با بجز بمبارت مخالفان را
 از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سدرانش
 گشته بار ساله های محمد علی شجاع و سید حمید شیخ عمر و غیره به شکست اعدا سعی موفوره
 بجای آوردند تا تفنگچیان و گولندازان را رجمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتش بازی
 سه و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در پیربان ها پرانیده بیچارگان راه را مسان
 نیر و زبری ساختند عرض تا دوپیر آتش کارزار بر شعله کشیده هر طرف از گشته ها
 کشته مانودار گشتند جنرال بعد فراوان تحمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
 بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گور لور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید و بقوا
 درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار و رساله های
 مردم بار که بدفعش سعی کردند آخر تاب حملاتش نیاورده ناکام برگشتند و ضرب گلوله های
 انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
 نمود منفعت خونریزی خلاق تا منظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان لعل آورند درین اشنا میر علی
 رضاخان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
 بر سپاه خصم و اهل بهریش گرم سازد و دادستیز در دهنگاه از جازسی گول توپ پریده
 بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشته جیات مستعارش بر بخت
 و ساقی قضا شربت اجل در کامش بر بخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
 در پا لکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگر چه از معاینه حالش وقت عظیم دست ادا تا
 بمقتضای وقت بصابرت و شکیبائی عمل کرده چین ابرو نشد و برقع پا لکی بدست
 برداشته دید که شاهپاز رویش بیک جنبش تبسم سپیر چنان پرواز کرد و از کشته شد
 در حشر گاه نواب بهادر در یک کوزه نشری روداد پس همون زمان شش بصدوق
 سپرده روانه سرینک پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسب
 و فیالش بموجب فریاد داشت حواله صاحبزاده و الا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد
 نمود و قمر الدین خان لپیش را که به سن تمیز رسیده بود اگر چه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
 اما ایامت تمام و نشان سرداری داشت در حضور طلپیده بآئین تسلی بر سرش دست
 بادولت گذشته بخلعت مائمه سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری و غیره
 اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش بر او بحال داشت و بنا بر
 تربیت و پیش بدست صاحبزاده و الا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه
 یافت در آن روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیکطاپیثه در تافت و
 لاشهای فدایان خود را به زمین سپرده مجروحان را در دولی و پلنگ بر داشته
 روانه ارکات فرمود و رسید صاحب از همون مقام مع دست خود و چند پیادگان

چنانچه در اندک مدت میوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکنه هم بعمل آمد با این که سردار
 قلعه دال از دست نه داده مردانه وار میگویند و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب
 برآمد در آن حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته
 بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعه داری تخریب تمام دارد و با دیگر سرداران تجویز کرده چنان
 مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکر باین انگیزی آرسته از لشکر خود جدا کند و شب
 بفاصله یک منزل بر راه کرک پاره و چنگل پست بفرستد و سردار فراسیس را که در زبان
 انگیزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کرمک
 اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرر را تعلیم فریبیدن
 کرده بدستورم قومیه وانه نمود و او خط انگیزی موشور به قلعه آر بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت
 که من بحبیت گران از مدراس مع سامان رسد بر گوشه شمالی معاندان نامزد شده ام شما
 خبر دار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیمت شکست
 میدهم چون خط مذکور بصیامت جوڑی هر کاره بسردار قلعه موصول گشت اگر چه بجز وصول
 خط سردار قلعه را بهتاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نام بران آثار نباشست ظاهر گردید
 اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و تمیز گشت زیرا که صاحب آن نام بنا بر فرامی رسد
 کاوان توپ کش بطرف سیکا کول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد
 اندیشه دور و دراز بفرست که العقل نصف الکرامات واقع است
 دریافت اغلب که موسی لالی فتنه بر پا کرده و شعبده تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول
 این معنی بود که روز دیگر آواز شک و صدای توپ بر راسته مرقومه الصدر بجاست سردار
 قلعه با تماع آن از دور بین گاه نیز کشاد چپی بیند که شک با در میان دو فوج با هم متصل

می نرزد و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دور بین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صد بار دست
 بے گلوله بر می نرزد و دود بر هوا چتر بر می بندد تا رفع منطنه اش گشته شاهد یقین بر می نمود
 و یقین دانست که قوت بسیار است پس همه جمعیت ابر بهین طرف نشاند و چند ضربه از گولها
 انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور غرقیت سید سرداران جماعه نربانی به کار با
 پیام فرستاد که الحمد لله باخیریت رسیدیم باید که باب قلعه و اکنید تا ما همو بنجا آمده باشما
 هم کلام و هم طعام شویم و قلعه را در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه
 یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا او اردن در وازه که دیوار استحکام عقبش بر داشته
 شده است و شکستن آن دیوار افرصتی می باید شما همو بنجا آرام یا بید القصه چون آنجا
 بجای مذکور بیا شود سردار قلعه بجزی آمده حرکات و سکنات لب ابرو آنها لغو
 مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بند و چیمان شلک با از بالای حصار ریخته دمار خیرگی
 و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم
 روداد تا آنکه به برداشتن بنا دوق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز لشکر
 خود شدند عرض بفرست تمام سردار قلعه از اعدای فریب نخورده منظر بر آمد چون نشان
 خیر بے تدیری قلعه کشائی و نهزیمیت لشکریان خود استماع فرمود خشم آورد گشته فرسایش با
 پا دیگر سرداران مع فوج بخصو طلبد داشت و محاصره سوار اطراف آن قلعه بود و بیک

کیفیت رسیدن فوج از صوبه بنگاله بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ
 بقصد بردن راسد به قلعه برای ویلور و تعرضات نواب بهادر واقع
 شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگلستان قلعه چتورا و
 وقایع جنگ فوج سونگر و ترپاسور و گشتن زمیندار کالتسری میراج
 از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگلستان در سواد پنا نیلو
 متعلقه تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یک هزار و یکصد و شش و شصت هجری آنرا

هر گاه که جنرال کوک بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگال جمعیت شایسته
 یعنی پنج هزار جوان بارود و در ساله فرنگیان با ساز و سامان اعداد کشت و گاوان توپ کشت
 و خزانه مع شصت هفتاد کشتی بر غلّه رسید جنرال موصوف عجب عجبی بکثرت فوج
 بهم رسانده لشکر بسیار است از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته
 بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای دیور از راه تر و الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار محو
 پیش آهنگ گردید طلایه ایران خیر کوچ جنرال نواب بهادر که رونق بخش بلاد و سیور و
 وال پندل بود رسانیدند از انجام لشکر توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک
 بد اینجانب نهضت فرمود و جنرال پیش از آنکه مقابله با عساکر نصرت ماثرو دهد از تر و الور
 شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار سیده مقام کرد و دیگر چون کشته
 فلک ربه کواکب ایک حله فرو برده بادمان و پنج خون آلود از صحرای مشرق برآمد جنرال
 از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدایان لشکر نواب
 با سمندان باد سپا انگیز با کرده دل از مستی خویش بیگانه برشته گرد پیش مستعد شده هنگامه
 آرد دیدند و درین مصاف که از جین طلوع شمس تاد و پاس نوایر دشمن پیونزی علی الاصل
 گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه کزبان زبان بنده وق در اظهار حجت سوختن درازنداشت

و چه بوارق خاطر که بیرون ندازی تو پنهان مستی خسان بیکار خنده نرد و صلح خراده
از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده لفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چند اول فرنگ انداخت
و هزار بار دوزن رات تیغ و تیر کرده یک حمله متفرق و گریزان ساخت بعضی از سرگردانها
فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا
تاخته بجهت بازی سوزاندند و به دو انگیزی هلاک از پیش رانند القصد سرداران فرنگ
بغور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحال و شادان مقام
آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
فیروزی گردید و بهر سایندن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگردآوری زاد
و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخیری همسین منط پامی مردانگی براه قصد
اول نهاده راهی شدند در میدان تریپسور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبیینش به هیئت مجموعی این است مضمون

دو لشکر مقابل بر آراستند
ازین سویان غضنفر نژاد که
دورایت به هیجا برافراشند
چنان مجتمع گشته با هم سپاه
به تیغ و رستم لبسکه آهینند
چو شمشیر بر منقرانند ختند
زمین عروسک برون جبت برق
ز بس گول گردید آتش نشان

کمر بسته بر کین بهم جاستند
دران سوی گردان رستم نهاد
نخون ریز می یکد گزاختند
میز نشد از دو لشکر نگاه
دو سیلاب رنگین خون ریختند
سه سرکشان را سرانند ختند
تپ و لرزه زان شعله گرفت شرق
که در شش جبت اذهر آتش نشان